



سحر آزاد

در متن همه چیز هست، اما بدون حاشیه. او در همه وجوه، گزیده‌کار است؛ از آثارش گرفته تا زمانی که تن به گفت‌وگو و حرف‌زدن می‌دهد: مردی بلندقامت و به‌ظاهر جدی که تصور ارتباط با کودکان را در وهله اول برای بیننده سخت می‌کند بااین‌حال، دنیایی رنگی، ساده و بدون اغراق را با تصویرسازی کتاب‌هایی که ماندگار شده‌اند، به کودکان ایرانی ارائه داده است. او همچنین مهربان است، مخصوصاً وقتی که با ته‌لجه شیرین اصفهانی‌اش شروع به صحبت می‌کند و با دقت و حوصله، سؤال‌ها را پاسخ می‌دهد. صحبت در مورد فرشید مثقالی است، هنرمندی که می‌توان گفت بیشتر شاخه‌های مختلف هنرهای تجسمی را تجربه کرده است؛ شهرت اصلی او اگرچه در تصویرسازی و گرافیک است، اما از مجسمه‌سازی و البته این روزها نقاشی نیز غافل نمانده. او در سال ۹۰ نمایشگاهی از مجسمه‌هایش را نیز در گالری هما به نمایش گذاشت بااین‌حال، اولین‌بار نیست که مجسمه‌های او به نمایش درآمده‌اند. برخی از مجسمه‌های مثقالی در فضاهای عمومی تهران نصب شده‌اند. چندانال پیش دو مجسمه او در پارک ملت تهران نصب شد که «طاووس و بزرگان» نام داشت. یک مجسمه از او هم با نام «لیلی و مجنون»، در موزه KAT هلند نصب شده که یک مجسمه – اینستالیشن (چیدمان) است. اگرآز آثارش در زمینه گرافیک بگذریم، بخش عمده‌ای از آنچه به آن شناخته می‌شود، تصویرسازی است. او البته سال‌هاست دیگر تصویرسازی را ادامه نداده، اما این روزها یکی از تصویرسازی‌های او نه‌تنها در ایران، بلکه در آن‌سوی دنیا مطرح‌شده است. یکی از منتقدان روزنامه گاردین فهرستی از ۱۰ اثر کودک‌نوجوان نام برده که در رتبه اول آن کتاب «ماهی سیاه کوچولو» نوشته صمد بهرنگی و تصویرسازی فرشید مثقالی قرار دارد که اخیراً به زبان انگلیسی در انگلستان منتشر شده است. مثقالی برای این کتاب، جایزه‌های دیگری را هم ازآن خود کرد و در روند کارنامه تصویرسازی‌هایش موفق به کسب جوایز معتبری همچون دریافت جایزه هانس کرستین اندرسن شد. از دیگر جوایزاین هنرمند می‌توان به دریافت جایزه مخصوص فستیوال فیلم «وینز» برای فیلم «پسر و ساز و پرند» (۱۳۵۲)، جایزه مخصوص فستیوال فیلم «مسکو» برای فیلم «دوباره نگاه کن» (۱۳۵۴)، جایزه بزرگ فستیوال فیلم کودک «جیفونی» ایتالیا برای فیلم «دوباره نگاه کن» (۱۳۵۴)، جایزه مخصوص نمایشگاه کتاب «لایپزیک» برای کتاب «مارمولک اتاق من» (۱۳۵۴) و جایزه «نوا» از ژاپن برای کتاب من و خارپشت و عروسکم» اشاره کرد. مثالی می‌گوید این‌روزها به سراغ نقاشی رفته است؛ رشته‌ای که در دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران فارغ‌التحصیل شده، او همچنین می‌گوید گرافیک را بیشتر از جهت نقدپورسی جریان‌های موجود دنبال می‌کند و مجسمه‌سازی را همچنان ادامه می‌دهد. او با این‌روزهای می‌خواهد موضوعی را امتحان کند که به گفته خودش سال‌ها به آن معتاد بوده و آن کارنگردن است.

ک در گفت‌وگوی قبلی به این موضوع اشاره کردید که برای شروع کار، یک سری مدل‌های بیرونی می‌خواهید، مثل عکس یا نقاشی‌های دیگران. برای تصویرسازی «ماهی سیاه کوچولو» هم مدل‌های بیرونی داشتید؟ اصلاً روند شکل‌گیری تصویرسازی این کتاب چگونه بود؟

ماهی به‌قدری فرمی ساده، مشخص و بدون پیچیدگی دارد که داشتن مدل بیرونی چندان تأثیری در کار ندارد. البته تصویرسازی ماهی سیاه متعلق به‌سال ۱۳۴۶ است و من هم حافظه دقیقی ندارم، ولی می‌توانم حدس بزنم که برای مرغ ماهیخوار یا خرچنگ، عکس‌هایی از آنها را ورق زده باشم. ماهی سیاه سه‌ویمن کتابی بود که کانون به من سفارش داد. کتاب اول «عمونوروز» بود، کتاب دوم «جمشیدشاه» و سپس ماهی سیاه. چاپ این کتاب به‌دلیل سابقه چپ‌سادی صمد بهرنگی ساده نبود. کانون به‌دلیل اصرار شیروانلو و با نفوذ مدیر وقت کانون، اجازه نشر آن را گرفت. اخیراً در مجموعه تاریخ ادبیات کودکان ایران نوشته محمودهادی محمدی و زهره قاینی مطلبی در مورد متن این کتاب خواندم که برایم جالب بود. صمد بهرنگی چندانال پیش از انتشار آن توسط کانون، متن را برای سیروس طاهبز برای چاپ در مجله آرش می‌فرستد، طاهبز می‌می‌گوید داستان خوب بود، ولی متن از لحاظ ادبی بسیار اشکال داشت و طاهبز متن را نگاه داشته و چاپ آن را مسکوت می‌گذارد. چندین‌سال بعد که کانون در حال فرم‌گرفتن بود، به شیروانلو می‌گوید چنین متنی وجود دارد، ولی نیاز به اصلاحات فراوان دارد که او از مطرح‌کردنش با بهرنگی احتراز داشته. شیروانلو متن را می‌خواند و برای چاپ علاقه‌مند می‌شود. بهرنگی را به کانون دعوت می‌کنند؛ در جلسه‌ای با م. آزاد و فریده فرجام. در جلسه مطرح می‌کنند که ما علاقه‌مند به چاپ کتاب هستیم، ولی متن بایستی ویراستاری اساسی شود. بهرنگی بالاخره با ویراستاری داستان موافقت می‌کند. فریده فرجام و م. آزاد به مدت یک‌ماه روی متن کار می‌کنند و به وضعیت فعلی در می‌آورند. شیروانلو کتاب را به من سفارش داد. در آن زمان دفتری در خیابان سمیه فعلی با پلاک ۴۲ داشتم (که از مجایب روزگار هنوز ساختمان آن هست) که به کار گرافیک مشغول بودم. مدت‌ها بود که به چاپ‌دستی و سده‌کاری روی چوب یا لینو علاقه‌مند بودم و فرصت تجربه آن را نداشتم. کتاب‌های و خلصکی که من کتاب‌های ویرایش‌شده را در دستم، به‌فکرم انداخت کار را با کنده‌کاری روی لیتولوم انجام دهم. لیتوکات (کنده‌کاری روی لیتولوم) در ذات، ریزه‌کاری ندارد، همه اشکال کلی و بدون دقت هستند که با تصویرسازی چین داستانی مناسب داشت. ماهی نه دست دارد و نه پا، یک فرم ساده است که به‌سادگی قابل شناخت است. از مغازه شرکت لیتولوم واقع در چهارراه کالج (حافظ فعلی) تعدادی تایل لیتولوم سبز که برای پوشش کف به کار می‌رفت، خریدم. از مغازه‌ای که لوازم نقاشی می‌فروخت، یک بسته لوازم کنده‌کاری که عبارت بود از قلم‌های کنده‌کاری، و یک غلتک (رولر) به عرض پنج سانتیمتر و چهار تیوپ رنگ‌های اصلی چاپ خریدم. فکر می‌کنم چندماه‌ی طول کشید تا تصویرسازی‌ها تمام شد و آنها را روی کاغذ کاهی چاپ کردم. اخیراً در چیزهای قدیمی روی هم تلنبارشده پلِت‌های لِنوِی آنها را پیدا کردم که اتفاقاً مدتی است مشغول چاپ مجدد آنها با تیراز محدود هستم. کتاب چاپ شد. این درست‌م نیست؛ بنده بمان بود با کنگامی که کانون برای اولین‌بار کتاب‌هایش را به نمایشگاه‌های کتاب کودکان را خارج از ایران می‌فرستاد. اولین جایی که مدیر وقت کانون که به‌دلیل فارغ‌التحصیل‌شدن رشته کنابداری در فرانسه از وجود انجمنین نمایشگاه‌هایی آگاه بود، نمایشگاه کتاب بولونیا بود. کتاب‌های کانون را بولونیا به ر ایتالیا فرستادند. یک شب روزنامه‌ها نوشتند که «ماهی سیاه کوچولو» برنده جایزه اول بولونیا شده است. تصور عمومی آن بود که جایزه را صمد بهرنگی نویسنده بنام آن زمان برده است. من جوانی بودم ۲۶ ساله و کنگام که ممکن بود در طول انتشار مجله نگین بعضی‌ها کارهایم را دیده باشند و کسی نبودم که بتوان نامش را با جایزه‌ای مترادف کرد. بعد از یکی، دو روز معلوم شد جایزه به تصویرسازی کتاب تعلق گرفته؛ در همان سال در نمایشگاه رابرتسلاوا در چک‌اسلوواکی آن زمان نیز این کتاب برنده جایزه شد. نمی‌دانم چرا، ولی نامم به‌گونه‌ای با این کتاب ممزوج شده. این کتاب سال‌هاست به زبان‌های مختلف ترجمه و با تصویرسازی‌هایم منتشر شده؛ به انگلیسی در آمریکا، به فرانسه، به ژاپنی، به چینی و اخیراً دوباره به انگلستان.

فرشید مثقالی در گفت‌وگو با «شرق»

رؤیا، صد قدم از واقعیت جلوتر است



سحر آزاد

ک کتاب «ماهی سیاه کوچولو» سال ۸۸ هم از سوی نشر نظر منتشر شد. در چاپ جدید تغییراتی در رنگ‌ها به‌وجود آمد. برخی از تصاویر اضافه و حتی قطع کتاب هم عوض شد. شما چقدر در روند این تغییرات دخیل بودید؟ این تغییرها از چه نیازی برمی‌خاست؟

چندانال قبل ناشی ایتالیایی برای چاپ این کتاب با من تماس گرفت. دلیل تماس ناشران خارجی با من و نه با ناشر این بود و هست که در خارج از ایران تصاویر کتاب، نامی برای خود کسب کرده بودند و کمتر متن آن. برای چاپ به نسخه‌های دیجیتال به رزولوشن بالا احتیاج بود. آنچه در دست داشتم، نسخه چاپی بود و نه حتی با کیفیت خوب. تصمیم گرفتم تمامی تصاویر را مجدداً در فتوشاپ دوباره‌سازی کنم. تصاویر کتاب اسکن شد و تمامی عوامل تصویرسازی‌ها را از هم جدا کردیم و در لایه‌های متعدد دوباره روی هم سوار کردیم. بعضی عوامل مثل زمینه‌ها چندان مطلوب نشدند. بنابراین تصمیم گرفته شد عوامل موجود در زمینه‌ها مثل نوارهایی را که رافه آب را به‌دست می‌دادند، با فرمت تازه تولید کنیم. در نتیجه، تصاویر شبیه اصل شدند. ولی عین اصل نبودند. تصاویر هم در جاهایی که احتیاج بود، اضافه کردیم.

ک چندی پیش شاهد انتشار نامه سرگشاده‌ای از سوی شما به کانون پرورش فکری کودکان‌ونوجوان بودیم که در آن نسبت به تغییرات کتابی که اخیراً تصویرسازی کرده‌اید، اعتراض کرده بودید. از آن‌سو، بخشی از فعالیت‌های شما در کانون پرورش در سال‌های گذشته بسیار شناخته‌شده است. دراین‌مدت، موارد مشابه دیگری مبنی بر نادیده‌گرفتن حقوق معنوی شما نسبت به اثران پیش آمده بود؟

تعاریف حقوق معنوی یا مادی، تعریف‌های نسبتاً جدیدی هستند. در آغاز شروع انتشارات کانون، حرفی از قرارداد حقوق نویسنده و تصویرساز در چاپ‌های بعدی نبود. کانون قیمتی برای کار می‌پرداخت و کار را چاپ می‌کرد. سخن از حقوق نویسنندگان و تصویرگران و قرارداد و تجدیدچاپ‌ها و حق مالکیت خود اثر، کم‌کم و در سال‌ها با دمه‌های اخیر مطرح شده. بنابراین درنظرگرفتن حقوق یا درنظرنگرفتن آنها، موضوعی است که اکنون باید با همه ناشران بحث شود. یکی از مسائلی که شاهد آن بوده‌ام باید مطرح کرد، این است که تصاویر آن را در اوایل دهه ۶۰ به سفارش سیروس طاهبز که با انتشارات را. ناشرانی هستند که اثر کل را متعلق به خود می‌دانند که تجاوز به حقوق تصویرگران است. سیاست کانون تا‌به‌حال بر این منوال بوده که آثار قدیمی‌تر را تجدیدچاپ نکنند، کو اینکه اخیراً تغییراتی در این نوع نگرش پیدا شده. بنابراین به دلیل تجدیدچاپ نکردن کتاب‌های قدیمی، کمتر مسئله دخل‌وتصرف مطرح شده است. تنها موردی که هنوز برایم حل نشده، کتاب اشعار نیما است که تصاویر آن را در اوایل دهه ۶۰ به سفارش سیروس طاهبز که با انتشارات امیرکبیر آن موقع همکاری داشت، برای چاپ در آن انتشاراتی ساختم. کل سفارش به جایی نرسید، ولی یک کپی از هر تصویر نزد طاهبز به امانت ماند و من سال‌ها در سفر بودم و او در غیاب من بدون اجازه، قرارداد و با حتی خبری،



ادبیات و تصویرسازی دو دنیای متفاوتند.
ادبیات امری ذهنی و تصویرسازی امری عینی است؛ در یکی ما با کلماتی که مبین مفاهیم هستند، روبه‌رو هستیم و در دیگری با تصاویری که بناست مفاهیمی را بیان کنند.
وقتی شعری از حافظ می‌خوانیم، با مفاهیمی روبه‌رو هستیم، که تقریباً غیرممکن است آنها را بتوان با تصویر بیان کرد

-

کتابی با حروف نامناسب و تنظیم صفحات بسیار بد و کتاب‌سازی نامتناسب و چاپی نازل، در انتشارات کانون منتشر کرد. یکی، دوبار این موضوع را با مسئولان وقت کانون مطرح کردم، ولی جواب‌گویی واقعی نبود. حتی کتاب را در سال‌های اخیر با همان وضعیت اسفناک تجدیدچاپ کردند و حداقل در میان خود مسئولان، این سؤال پیش نیامد که حقوق این کار چه وضعیتی دارد. **ک تصویرسازی ارتباط مستقیمی با ادبیات دارد. ارتباط شما با ادبیات چگونه بوده است و آیا بعد از ورود به دنیای تصویرسازی نگاهتان به ادبیات و داستان تغییر کرد؟**

ادبیات و تصویرسازی دو دنیای متفاوتند. ادبیات امری ذهنی و تصویرسازی امری عینی است؛ در یکی ما با کلماتی که مبین مفاهیم هستند، روبه‌رو هستیم و در دیگری با تصاویری که بناسمت مفاهیمی را بیان کنند. وقتی شعری از حافظ می‌خوانیم، با مفاهیمی روبه‌رو هستیم که تقریباً غیرممکن است آنها را بتوان با تصویر بیان کرد. از طرفی رنگ‌ها و فرم‌ها در تایلویک‌پیکاسویا گوگن چیزی را به‌منوعی بیان می‌کنند که هیچ متن یا کلامی قادر به توصیف آن نیست. آمیزش تصویر، متن یا به قول شما تصویرسازی و ادبیات، واقعا به‌جز در کتاب‌های کودکان ممکن نیست. حتی در دنیای فیلم‌سازی هم فیلمی که از روی کتابی تهیه می‌شود، با کتاب فاصله زیادی دارد. تصویرسازی در ارتباط با ادبیات مثلاً در مجلات و روزنامه‌ها می‌تواند نوعی مدخلی و دروازه‌ای باشد که خواننده را به خواندن متن ترغیب کند. در کتاب‌سازی قدیم ما مثل شاهنامه بایستقری و دیگر موارد که مینیاتور به کتاب‌سازی اضافه می‌شده، تصویر صرفاً جنبه تزئین کتاب را داشته است، نه توصیف داستان به معنی واقعی. ورود من به دنیای تصویرسازی اولین‌بار در مجله نگین اتفاق افتاد که تصویرسازی و لی‌آوت صفحات موردی برای جذاب‌کردن مقاله یا داستان برای خواننده بود. واقعا در جهت توضیح مقاله با داستان نبودند. تصویرسازی مجله را جذاب‌تر می‌کرد. تنظیم صفحات یا لی‌آوت روحیه کلی مجله را متفاوت می‌کرد.

هنر

جعبه جادو

کوبیدن بر طبل تو خالی اعتراض

علی رزاقی‌بهار

آینه چون نقش تو نبود راست/
خود شکن آینه شکستن خطاست
سریال درحاشیه داستان‌سرایی
و طنزهایِ مردی است که تاکنون با بسیاری از حرفه‌ها شوخی کرده است. اگر به خواهیم به پیاد بیاوریم: نمایندگان مجلس، فوتبالیست‌ها و جامعه فوتبالی، هنرمندان و جامعه روشنفکری، کارکنان ثبت احوال، کاپیتان پرواز و پرسنل هواپیمایی و بسیاری دیگر در این فهرست جای می‌گیرند. به نظر می‌رسد این نوع نقد قیلا هم در بسیاری از سریال‌های غیرطنز وجود داشته و دارد. نقد به وکلا و نشان‌دادن چهره‌های سودجو از آنها، اصناف مختلف، از جمله جامعه تاکسی‌اران، هتل‌داران، نگاه‌های املاک و نمایشگاه‌داران و… فراوان است.

در آمریکا و بسیاری دیگر از کشورها هم علیه رئیس‌جمهور، قضاوت و… فیلم ساخته می‌شود و هم علیه خلافکاران، آتیا این به معنی خشنه واردشدن به این افراد است؟

لیزا اورامی، گوینده و مدیر دوبلاژ سریال خارجی «حادثه»، که موضوعی پزشکی دارد درباره نوع انتقادهایی که این سریال خارجی مطرح می‌کند به خبرنگاری مهر می‌گوید: در این مجموعه گاهی پزشکی، بیماری را به قصور یا به شکلی سهوی به دردی دیگر مبتلا می‌کند یا موجب مرگ او می‌شود، اما این مسائل با صادق‌ترین شکل ممکن مطرح می‌شود و کارگردان سعی در لاپوشانی و ممیزی این بخش از حرفه پزشکی نمی‌کند. در جامعه ایرانی همه فکر می‌کنند باید تصویری عالی از شغل و روابط اجتماعی آنها به تصویر کشیده‌شود؛ درحالی‌که در تمام صنوف خوب و بد وجود دارد و کارگردانان باید در ساخت فیلم، سریال و… دستشان باز باشد تا با تشخیص خود، دوربین‌شان را به سمت هر مسئله‌ای بچرخانند.

حال مسئله‌ای مدتی با سریال درحاشیه به پزشکان – یکی از فرهیخته‌ترین قشرهای جامعه ما – رسیده است، اما حجم مخالفت‌ها، انتقاد و حاشیه‌سازی‌ها برای این سریال اتفاقاً پرطرفدار و محبوب در میان مردم، به حدی است که ادامه داستان‌های این مجموعه تلویزیونی با مشکل مواجه شده است. درحالی‌که از پزشکان توقع می‌رود از این سریال برای بالابردن سطح کیفی خدمات خودشان استفاده شود تا اگر مردم معذوری هم از این جامعه باعث می‌آی بیرونی ساین می‌شوند به‌صراحت با آنها برخورد شود، نه اینکه فقط بر طبل تو خالی اعتراض بگویند.

شناخت کنونی جامعه ما از جامعه پزشکی، شناسایی افرادی متخصص، دلسوز، مهربان، وظیفه‌شناس، صبور و بااخلاق است، ولی مانند تمامی شغل‌ها ممکن است عده‌ای با رفتارهایی مثل گرفتن زیرمیزی، عدم شناخت صحیح بیماری و… دلمانی به این جامعه ارزشمند زده باشند، اما این حجم از اعلام ناراضیاتی به اشکال عجیب‌وغریب مثل توهین به عوامل درحاشیه، نشانه‌های خوبی ندارد و به منزله آستانه تحمل پایین پزشکان و نوعی خودبرتربینی است که باعث تعطیلی نقد در جامعه می‌شود.

باید بپذیریم نقد و نقادی یکی از مهم‌ترین ویژگی جوامع پیشرفته است و تا زمانی که گروه‌های مختلف، ظرفیت خود را برای شنیدن انتقادها بالا نبرند؛ آن هم به زبان طنز و به دور از بدزبانی‌ها، پیشرفتی به دست نخواهد آمد. امیدوارم سریال درحاشیه همچنان باشد، امّا این‌بار بدون حاشیه‌هایش.

◀**منتقد سینما و تلویزیون**

سکتنس

نگاهی به سریال «درحاشیه»

دردسرهاي «مدیري» بودند

محمدجواد لسانی

مهران مدیری کارگردانی است که در سریال‌هایش ابتدا مخاطبان را ناامید می‌کند؛ در ادامه به دلجویی و سرانجام به آشتی می‌رسد. سریال طنز «در حاشیه» نیز از این قاعده مستثنا نیست و حالا دارد کار به آشتی و تفاهم با بینندگان می‌کشد. موضوع درباره عده‌ای ورشکسته است که دست آخر با راه‌حل گشایش و اداره یک بیمارستان می‌خواهند از ناکامی‌های خود پلی به موفقیت‌های طلایی بزنند اما در همان نخست با مشکلات عجیب‌وغریبی روبه‌رو می‌شوند مثلاً یکی از وارثان زمین بیمارستان (با بازی موفق جواد رضویان) با زبستی قیم‌پایانه وارد گرد می‌شود و خود را مالک و میدان‌دار همه امور جا می‌زند در حالی‌که او با وردست قلمچماقش (بازی خوب محمدرضا هدایتی) هیچ‌گونه تجانسی با اهالی بیمارستان ندارند و تلاش همه‌جانبه‌ای برای تصاحب قدرت و درآمدهای احتمالی آنجا را آغاز می‌کنند. جالب است که تولید کار جدید مدیری، در بازگشت به خانه اولش (تلویزیون) کلید خورده است. این کارگردان طنزپرداز در مدت چند سالی که از تلویزیون فاصله گرفت، نتوانست آن‌طور که شایسته بود آثار موفق‌ی روانه بازار کند، گویا ساخت مجموعه‌هایی مانند «شوخی کردم» و «ویلاي من» سبب شد از مخاطبان قشر متوسط جامعه گسست بیشتری پیدا کند؛ طبقاتی که برای مدیری «مخاطبان هدف» به‌شمار می‌روند و همواره او در آثارش خواسته با این طیف گفت‌وگو کند، حتی سریال بهیادماندنی وزیر بهداشت با زبست‌ و شکل و شمایل روستایی در بطن خود به طرح روابط طبقه شهری پرداخت. به جز این مجموعه، از دیگر نمونه‌های مقبول برای تماشاگران سیما می‌توان به آثاری مانند «پاورچین» و «مرد هزارچهره» نیز اشاره درستی کرد و اینک این کارگردان طنز خواسته است خاطره شیرین حضورش بر صفحه تلویزیون را تکرار کند، در حالی‌که همان اول کار دردرسرهایی برایش به وجود آمد. سازمان نظام پزشکی با اعلام تجمع اعتراضی و همچنین بهیادماندنی وزیر بهداشت با زبست دفاع از اعتبار پزشکان، چنان بازخوردی داشت که چندماه‌ی ادامه تولید سریال، بلا تکلیف رها شد اما از بخت خوش مدیری با جابه‌جایی رئیس سازمان، معاون جدید سیما در مصدر کار قرار گرفت. اصغر پورمحمدی همان مدیر باقابلیتی است که از قدیم ترکش‌خور آثار مدیری در شبکه‌های پنج و سه بوده و حالا هم با دستور پخش سریال «در حاشیه» از ابتدای سال نو ثابت کرد که هنوز به این کارگردان وفادار است و ما هر شب از شبکه سه سیما در بهترین ساعات کنده‌کتور، شاهد پخش این مجموعه هستیم.

«در حاشیه» اثر قابل‌توجهی است؛ از آن سبب که در قالب نمایش نمادین یک بیمارستان، مشکلات ویژه و بومی‌شده در لایه‌های پنهان جامعه را در قالب طنز مطرح می‌کند؛ مسائلی که بعضاً در حاشیه موضوعات و تصمیمات آدم‌ها و نهادها قرار دارند اما به‌جای پرداختن به متن و کانون تصمیم، این حاشیه‌ها هستند که رشد بادنکنی می‌کنند و اشتغال به آنها چهره اصلی و درست زندگی ما را می‌پوشانند و مسیر کارها نیز به انحراف می‌رود به‌طور نمونه از زمانی که دانسته



شد دکتر قلابی، بهروز عشقی (بازی مهران غفوریان) پدرزنی دارد که زمین‌های زیادی در لواسان دارد، سیل کرنش‌ها و چاپلوسی‌ها به آن سمت سرازیر شد. تک‌ریم‌ها و تعظیم‌های خارج از عرفی که در تاروپود ماست، به‌صورت فانتزی و اغراق‌شده، کار قبلاً تجربه‌شده مدیری است تا به آسیب‌های حاکم بر فرهنگ بیمارستان‌ها که نمونه دوم صحنه‌ای دیده‌شده که کار بازیگری به‌صورت اورژانس می‌بایست به اتاق عمل بروند اما پزشک جراح (دکتر عشقی) اسیر تعارف و تشریفات و گفت‌وگوی رمانس با همسر آینده‌اش می‌شود. او با گرفتن انگشتش نامزدی و تحویل جملات کلیشه‌ای و شعاری، به اتاق عمل رفته آن را در شکم بیمار جا می‌گذارد.

این برای بیماران که مدت‌هاست مجموعه پیوسته داستانی طنزآمیز از سینما دیده‌اند جالب است تا شخصیت‌های کاریکاتوری اما آشنا را تماشا کنند.

به نظر می‌رسد برخلاف دیدگاه صنف پزشکان، هدف این مجموعه تخریب آنها نیست بلکه گروه نویسندگان سریال به سرپرستی امیرمهدی ژوله تلاش کرده آسیب‌شناسی شفاف‌ی از روابط اجتماعی حاکم ارائه دهد. با علم به اینکه ممکن است در هر صنفی اختلاس‌ها سودجویی هم یافت شود حضور چند پزشک و پرستار خطاکار دراز ذهن نسبت زمانی که در کنار آنها یک پزشک استاد (رسول نجفیان) با پزشک شاگرد (سیامک انصاری) حضوری محوری و مثبت را ایفا می‌کنند و اگر بخواهیم اهداف انتقادی این سریال را دقیق‌تر بنگریم، تنها به یک صنف خلاصه نمی‌شود بلکه درواقع تمامی افراد و ارکان یک جامعه را دربر می‌گیرد و بیمارستان یک نماد بیشتر نیست؛ مثلاً سکانس برگزاری یک مانور آمادگی در بیمارستان و تبدیل‌شدن آن به یک جنگ خانگی خبر از آسیب فراگیری می‌دهد که گاهی با شدت‌بخشیدن به هیجانات و غلیان احساسات در مناسبت‌های اجتماعی ما به چیز دیگری منتهی می‌شود.

البته بجا و شایسته است که مخاطبان نازک‌بین به خود کارگردان انتقاد کنند که چرا گاهی اوقات از فرط دیالوگ‌نویسی به سمت هجو پیش‌رفت است و نسبتاً سیرال را در آرشبو سیما موجود است. این به‌دست آثار بسی مقبول‌تر از آثار پرانکند و گاهی ناتمام است که خارج از صداوسیما تولید شده است.

از این موارد که بگذریم، جای امیدواری است که روند کار با پشت‌سرنگزاهان هر قسمت سریال رو به انسجام و پختگی بیشتر است

و گویا مهران مدیری پزشک حاشیه است که بافتن ذائقه مخاطبانش را بهتر از هر برنامه‌ساز دیگر سیما می‌داند.

بازگشت این کارگردان طنزپرداز به تلویزیون نوید محصولی نهایی می‌دهد که تجربه‌های موفق آن در آرشبو سیما موجود است. این دسته آثار بسی مقبول‌تر از آثار پرانکند و گاهی ناتمام است که خارج از صداوسیما تولید شده است.